



(شهید والا مقام حسین زندی)

نام پدر: شمس الله

تاریخ تولد: ۱۳۴۸/۲/۹

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۱۹

محل شهادت: شلمچه

نام عملیات: کربلای ۵

مسئولیت: بی سیم چی

محل خاکسپاری: شهریار، گلزار شهدای امامزاده بی بی رقیه‌ی دهمویز

فرازي از وصیتنامه

به عنوان برادر کوچک‌تر به همه‌ی خواهران و برادرانم سفارش می‌کنم که اتحاد خود را حفظ کنید و با حلقه‌ی محکم ایمان و تقوا پشتیبان امام و انقلاب باشید؛ راه شهیدان را تا آخرین قطره‌ی خون ادامه دهید. ان شاءالله که سعادت دنیا و آخرت نصیبتان گردد.

(خلاصه ی زندگینامه)

شهید حسین زندی در تاریخ ۱۳۴۸/۲/۹ در خانواده‌ای مؤمن و انقلابی، در محله‌ی دهمویز شهریار، به دنیا آمد. وی از هوش و استعداد سرشاری برخوردار بود، به همین علت چندین بار دانش‌آموز نمونه معرفی شد. ایشان از همان دوران دبستان جزو مخالفان سرسخت رژیم ستمشاهی بود، به طوری که یک روز وقتی از او خواستند مراسم صبحگاه مدرسه را اجرا کند، در حق شاه ملعون دعا نکرد و تعجب مسئولان مدرسه را برانگیخت. وقتی او را مورد بازخواست قرار دادند، با جرأتی مثال زدنی گفت: «اگر هر روز از من بخواهید مراسم اجرا کنم، برای شاه دعا نمی‌کنم». با گفتن این جمله، حسین از مدرسه اخراج شد. اما دیری نگذشت که به خاطر پیروزی انقلاب کلیه‌ی مدارس تعطیل شد. او در آن سال‌ها به همراه برادرش در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد و به شعار نویسی روی دیوار و تهیه‌ی پلاکاردهای مذهبی می‌پرداخت.

پس از پیروزی انقلاب، مجدداً تحصیلات خود را تا مقطع متوسطه ادامه داد و با شروع جنگ، به صورت نیروی داوطلب بسیجی به جبهه‌ها اعزام شد. در اولین اعزامش به جبهه، در منطقه‌ی مهران، از ناحیه‌ی گردن مجروح و بعد از یک ماه استراحت دوباره رهسپار جبهه‌ها شد.

سرانجام، در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ در عملیات کربلای (۵) در منطقه‌ی شلمچه بر اثر اصابت تیر دوشکا به ناحیه‌ی قلب به آرزوی دیرینه‌اش - که شهادت در راه خدا بود- دست یافت. شایان ذکر است که پدر و مادر شهید به رحمت ایزدی پیوسته‌اند.

ویژگی‌های اخلاقی؛ او بسیار با ادب ، خوشرو، باتقوا و شهادت طلب بود.

خاطره‌ای به نقل از پدر شهید؛ وقتی مجروحیتش از ناحیه‌ی گردن برطرف شد،

قصد داشت دوباره به جبهه برود. من با رفتنش مخالفت کردم. او التماس می کرد ولی من

اجازه نمی دادم. با همه‌ی اعضای خانواده وداع کرد و سپس به سراغ من آمد. من با او

خداحافظی نکردم. ساکش را برداشت و از خانه بیرون رفت. با عجله خود را به او رساندم.

در حالی که او را در آغوش گرفته بودم و گریه می کردم گفتم: «پسرم، همچون اسماعیل U

تو را به قربانگاه می فرستم، یادت باشد که اگر شهید شدی، پدرت را نیز شفاعت کنی».

توصیف شهید به نقل از هم‌زمش؛ دیرتر از همه می‌خوایید و زودتر از همه برای

نماز شب به پا می‌خاست و نماز شبش را اقامه می‌کرد و می‌خوایید، در ظاهر خواب بود

ولی در زیر پتو به ذکر گفتن مشغول بود، هم‌زمانش را بخوبی می‌شناخت و سعی می‌کرد

آنها را از نظر اعتقادی تقویت کند. کارهای معنوی او باعث شده بود که اعضای گروه

متحول شوند.

در روز عملیات کربلای ۵ با رشادتهای فراوان در تصرف مناطق وسیعی از جبهه‌ی

شلمچه نقش چشمگیری داشت و در نهایت در همان مکان جاودانه و به کاروان شهدا

ملحق شد.

گفتم: که دلت؟ گفت: لبالب ز امید.

گفتم: سخنت؟ گفت: شعار توحید

گفتم: به چه ره بایدمان رفت؟

گفت: آن راه که می‌روند یاران شهید.

کلام نور

من در اینجا از همه‌ی فرزندان عزیزم در جبهه‌های آتش و خون که از اول جنگ تا امروز به نحوی در ارتباط با جنگ تلاش و کوشش نموده‌اند، تشکر و قدردانی می‌کنم و همه‌ی ملت ایران را به هوشیاری و به صبر و مقاومت دعوت می‌کنم... مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست و این ملتها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان، عارفان، دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

خوشا به حال آنانکه با شهادت رفتند!

خوشا به حال آنانکه در این قافله‌ی نور جان و سر باختند!

خوشا به حال آنهایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند!

(پیام پیر جماران به رزمندگان اسلام در جبهه‌ها)

آن لاله که در دشت و دمن می‌روید

یا هر گل سرخی به چمن می‌روید

از من به شما که پایمالش نکنید

کز خون **شهیدان** وطن می‌روید